

جهان شایگان

جهان شایگان

پنج دیدار و گفت‌وگو با

داریوش شایگان

محمد رضا ارشاد



سرشناسه: شایگان، داریوش، ۱۳۹۷-۱۳۱۳.
عنوان و نام پدیدآور: جهان شایگان: پنج دیدار و گفت‌وگو با داریوش شایگان /
محمدرضا ارشاد.
مشخصات نشر: تهران: رازگو، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۱۷۸ ص.؛ ۲۷/۵×۱۴/۵ س. م.
شابک: ۹۷۸_۶۰۰_۷۷۳۹_۲۰_۴
ISBN: 978-600-7739-20-4

وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: شایگان، داریوش، ۱۳۹۷-۱۳۱۳.
موضوع: فیلسوفان ایرانی - مصاحبه‌ها
موضوع: Philosophers - Iran - Interviews
شناسه افزوده: ارشاد، محمدرضا، ۱۳۴۷-، مصاحبه‌گر
شناسه افزوده: فولادوند، حامد، ۱۳۲۳-
Fooladvand, Hamed
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۲۱۵ ش/۵۵/۶۴ DSR
شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۴۴۲۳۱



جهان شایگان

پنج دیدار و گفت‌وگو با داریوش شایگان

محمدرضا ارشاد

عکس و طرح روی جلد: جواد آتشیاری

چاپ و صحافی: پردیس دانش

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۸

شمارگان: 1000 نسخه

قیمت: 22000 تومان

تهران، صندوق پستی 534 - 13145

تلفن: 66191035

فهرست

۷.....	پیشگفتار: داستان یک رویارویی.....
۱۹.....	چگونه اتفاق کوچکی رویداد می شود.....
۲۱.....	فصل يك فكر.....
۵۳.....	تفکر سیاره‌ای و هویت شبکه‌ای.....
۸۱.....	روزنه‌ای به وجه دیگر واقعیات.....
۱۲۳.....	جمهوری موناها.....
۱۵۵.....	با صد چشم دیدن.....

پیشگفتار

داستان یک رویارویی

پاییز ۱۳۶۶؛ دانشجوی رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران بودم. با کوله باری از پرسش و امید و تردید پا در جهانی گذاشته بودم که برای یک جوان ۱۹ ساله شهرستانی حکم دریا را داشت. در همان ماه‌های نخست ورودم به دانشگاه به این حقیقت تلخ پی بردم که نمی‌توانم پاسخ پرسش‌هایم را در کلاس‌های دانشگاه بیابم. در این میان تنها کتابخانه مرکزی دانشگاه و کتاب‌فروشی‌های روبروی دانشگاه می‌توانستند مرهمی بر سرگشتگی‌هایم باشند. از همان زمان، زبان و پیوند آن با اندیشه و فرهنگ برایم اهمیت یافت. می‌خواستم این موضوع را در بافت جهان ایرانی و زبان فارسی به بررسی بگذارم، اما این کار نیاز به پژوهش و جست‌وجوهای پیگیرانه در زمینه‌های گوناگون علمی داشت. از این رو کم‌کم به مطالعات میان‌رشته‌ای کشیده شدم. درست

یادم نیست، روزی در هنگام جست وجود در برگه‌دان‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه و یا هنگام پرسه‌زدن در میان کتاب‌فروشی‌های روبروی دانشگاه بود که به کتاب «بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی» از داریوش شایگان برخوردم. تا آن روز چیزی از نویسنده نخوانده بودم. وقتی شروع به خواندن کتاب کردم، توگویی افسونی مرا به درون آن می‌کشید و شیفته بیان نویسنده می‌کرد. بعدها که با نوشته‌ها و کتاب‌های داریوش شایگان بیشتر آشنا شدم و به ویژه با او نشست و برخاست کردم، پی بردم که این افسون، حاصل روایت صادقانه او از اسطوره‌های فردی خود اوست؛ جهانی ژرف و سبک‌بال که می‌توانست به آسانی از خود فرا برود و با جهان‌های دیگر پیوند یابد. بت‌های ذهنی و خاطره‌های ازلی به من آموخت که اسطوره پاره بنیادین هر فرهنگی است و بی‌شناخت آن نمی‌توان گام در راه شناخت تمدن‌ها و فرهنگ‌ها نهاد. اسطوره نخستین رویارویی انسان را با هستی در خود بازتابه است، اما نویسنده کتاب از این نکته فراتر می‌رفت و براین نظر بود که این نخستین رویارویی چنان در ناخودآگاهی ما نقش بسته که در هر زمان ناچار از عرضه تجربه‌های گونه‌گون جهان‌شناسانه خود به آن هستیم. کتاب بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی، نشان از دانش گسترده نویسنده و نگاه فراخ او به حوزه‌های گوناگون دانش داشت. نویسنده خود را به قلمرو ویژه‌ای محدود نمی‌ساخت و آگاهانه از زمینه‌ای به زمینه دیگر می‌رفت. همین موضوع بود که

مراپی جوی دیگر کتاب‌های او می‌کرد. بعدها دریافتم که این نگاه و رهیافت میان رشته‌ای و ویژگی بنیادین کارهای شایگان است. او همواره می‌توانست در حین نوشتن و سخن گفتن از کانت و هایدگر و بودریار سری به دیرینه شناسی و فیزیک کوانتوم بزند و همراه با یونگ از جهان رازآمیز و دهاها سربرآورد. به گفته خودش، در جهان امروز باید جعبه‌ای حاوی ابزارهای گوناگون به همراه داشت تا بتوان هر یک از ابزارها را برای گشودن درهای شناخت و آگاهی به کار برد. از همین روی بود که می‌توانست از پدیده‌های همزمان به پدیده‌های ناهمزمان سفر کند و برعکس و در این گشت و گذار بهره خود را از هر یک برگیرد. شایگان زبان هستی را می‌دانست و به روشنی می‌توانست با نمودهای گونه‌گون آن به گفت‌وگو بنشیند.

کتاب بت‌های ذهنی و خاطره ازلی، دریچه‌آشنایی - یا بهتر است بگوییم - هم‌سخنی‌ام با شایگان شد. به جست‌وجوی کتاب‌های دیگر او برآمدم. این بار کتاب «آسیا در برابر غرب» را یافتم. گرچه بیان و لحن این کتاب را می‌شد در نوشته‌های برخی دیگر از نویسندگان آن زمان هم یافت، اما وقتی کتاب را به دقت تا پایان خواندم، به تفاوت نگاه شایگان با دیگران پی بردم. نگاه فراگیر و ژرف شایگان به میراث‌های تمدنی آسیا از یک سو و آشنایی با دگرگونی‌های فلسفی و فرهنگی و هنری مدرن از دیگر سو؛ او را یک گام فراتر از دیگر روشنفکران و اندیشمندان ایرانی هم

روزگارش قرار می‌داد. شایگان با کوله بار پرسش‌هایی که از کتاب بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی بردوش داشت، قدم به سرزمین فراخ و پرچین و شکنی نهاده بود که شاید خود او هم فرجامی برای آن متصور نبود. به همین دلیل در کنار لحن نوستالژیک و دیدگاه‌ها و حکم‌های گاه‌ایدئولوژیک، کتاب آکنده از گمان‌ها، هشدارها، تردیدها، ابهام‌ها و پرسش‌های فراوان بود. آسیا در برابر غرب، گواهی بود بر سرگردانی نویسنده در میانه گسست‌های بزرگ تمدنی و درواقع بازتاب‌گر وضعیت وجودی خود او بود؛ وضعیتی که نویسنده می‌کوشید با شناخت درست آن، راهی برای رهایی از آن بیابد. همین ویژگی‌ها بود که راه نویسنده را از دیگر نویسندگان هم روزگارش که در چنبره ایدئولوژی گرفتار آمده بودند، جدا می‌کرد و درست همین نگاه و ویژگی‌ها بود که مرا به خود می‌کشاند. همان ایستار و وضعیتی که شایگان در کتاب آسیا در برابر غرب به نمایش گذاشته بود، به گونه‌ای دیگر در خود تجربه می‌کردم. درواقع؛ با خواندن این کتاب، با وضعیت سست و لغزانی که در آن جای گرفته بودم، آشکارا رویارو شدم. شایگان برخلاف دیگر روشنفکران ایرانی، پرسمان‌ها را در بافتی فرهنگی و فلسفی و با رویکردی میان‌رشته‌ای و چندوجهی مطرح می‌کرد. به همین دلیل نوشته‌هایش بردل و ذهنم خوش می‌نشست. در کارهای او می‌توانستم تصویر خود را بازایام؛ تصویری شکسته، چنگانه، ناهموار و در مواردی ناآشنا و ناشناخته. این گونه بود که

هر نوشته‌ای از او می‌یافتم، با شور و شوق فراوان می‌خواندم. هنگامی که شایگان در دهه هفتاد خورشیدی پس از دوازده سال اقامت در فرانسه به ایران بازگشت، به تدریج حضور بیشتری در مجله‌ها و روزنامه‌ها پیدا کرد و برخی از ایده‌ها و مفهومی‌ها را که در دوری از میهن ساخته و پرداخته بود با جامعه ایرانی در میان گذاشت؛ ایدئولوژیک شدن سنت، چندگانگی فرهنگی، ذهنیت اسکیزوفرنیک انسان ایرانی، ارزش‌های جهان‌شمول و در حاشیه ماندن تمدن‌های کهن در عصر مدرنیته که از آن به «تعطیلات در تاریخ» تعبیر می‌کرد، از جمله این ایده‌ها بودند. در همین سال‌ها بود که به دنبال فرصتی برای دیدار با او می‌گشتم، اما هیچ‌گاه دست نمی‌داد تا این که دهه هشتاد فرارسید. در آغازهای همین دهه بود که در اندیشه نگارش کتابی درباره اسطوره افتادم. در حین پژوهش و مطالعه در زمینه اسطوره به نویسندگان و اندیشمندان ایرانی برخوردی که از اسطوره در نوشته‌ها و گفتارهای خود، معناهای گوناگونی مراد کرده بودند. این بود که طرح گفت‌وگو با برخی از این اندیشمندان و پژوهشگران را ریختم. داریوش شایگان هم یکی از روشنفکرانی بود که اسطوره در کتاب‌ها و نوشته‌های او حضوری جدی و بی‌درنگ داشت. این موضوع انگیزه خوبی بود برای دیدار و آشنایی نزدیک با کسی که سال‌ها به میانجی کتاب‌هایش با وی هم‌سخن بودم. اما در این میان، دو موضوع دیگری با بهتراست بگویم، دو رخداد

همزمان پیش آمد که برانگیزه‌ام برای این دیدار افزود. نخست؛ ترجمه و چاپ کتاب «افسون زدگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار» به فارسی بود. دومین مورد هم با ورود اینترنت به ایران و آشنایی من با این پدیده گره خورده بود. اینترنت و جهان مجازی، چنان تأثیری بر من نهاده بود که بی‌درنگ یاد تحلیل‌های شایگان در کتاب جدیدش افتادم. در واقع آنچه را که شایگان از آن به عنوان هویت‌های چندگانه و ریزومی یاد می‌کرد، خود در رویارویی با اینترنت تجربه می‌کردم. در چنین فضایی بود که مقاله‌ای در روزنامه همشهری با نام «اینترنت، ناخودآگاه دهکده جهانی» نوشتم. باری، در یکی از نخستین دیدارهایی که با شایگان داشتم؛ این مقاله را به او دادم و خواستم نظر خود را درباره آن بگویم. مقاله را از دستم گرفت و همان جا بی‌درنگ آن را خواند و گفت: «خیلی ایده انترسانی (جالبی) در آن مطرح کرده‌اید. حتماً آن را کتاب بکنید.» شنیدن این جمله‌ها از زبان شایگان برایم بسیار غرورآفرین و پشت‌گرمی بزرگی بود.

در این ۱۶ سال، هر بار که به دیدارش می‌رفتم، نسبت بیشتری میان او و خود می‌یافتم. تردیدی نیست که از این بیان، قصد سنجش و مقایسه ندارم. بیشتر می‌خواهم از رویارویی خود با اندیشمندی بگویم که هیچ‌گاه از آموختن، خواندن و دیدن باز نایستاد و همواره با شکیب‌دلی و فراخ‌اندیشی با نقدهایی که بر کارهایش می‌شد، روبرو می‌شد. او گرم، صمیمی، اهل گفت‌وگو،

فروتن و پذیرای دیگران با گشاده رویی و لبخندی دوستی جویانه بود. هر بار که به دیدارش می‌رفتم، درباره آخرین خواننده‌ها یا دیده‌هایش به گفت‌وگو می‌نشستیم؛ از مطالعه بر روی تاریخ عثمانی و فلسفه نیچه تا کتاب‌هایی درباره معنویت و دین‌های عصر جدید، تماشای فیلم‌های روز جهان و البته رخدادهای روز ایران و جهان که بی‌کم‌وکاست آن‌ها را پی می‌گرفت. گاه ساعت‌ها درباره سینما سخن می‌گفتیم. از چهره‌های بزرگ سینمای کلاسیک و جدید جهان با ستایش بسیار یاد می‌کرد. از علاقه‌اش به فیلم‌های ترسناک و تخیلی می‌گفت. نگاه شایگان به سینما به مانند نگاه غالب روشنفکری ایرانی، بسته و یک‌سویه نبود. سینمای عامه‌پسند به نظر او همان اندازه دارای ارزش‌های زندگی‌ساز بود که سینمای روشنفکری. هیچ‌گاه ندیدم امور را به نخبه‌گرا و عامه‌پسند بخش‌بندی کند. روزی از او پرسیدم که آیا فیلم *Shall we dance?* را دیده و نظرش درباره آن چیست. با شگفتی فراوان گفت که فیلم را دیده و از آن خوشش آمده. وقتی واکنش منفی برخی از روشنفکران ایرانی را نسبت به این دسته از فیلم‌ها یادآور شدم و این‌که این‌گونه فیلم‌ها را سطحی می‌انگارند، گفت: آن‌ها اشتباه می‌کنند. بین! چقدر موضوع رقص در این فیلم به زیبایی به تصویر کشیده و این‌که چگونه هنر می‌تواند فردی را از ملال و دلزدگی روزمره بیرون آورد.

این جست‌وجوگری پیوسته از فلسفه، حکمت و عرفان گرفته

تا زیست‌شناسی، نانو تکنولوژی و ژن درمانی از او شخصیتی فراز جو ساخته بود. همواره در گشت و گذار در ساحت‌های گوناگون وجود بود تا شگفتی‌های زندگی را بیابد. به سان یک کودک می‌توانست از آنچه دیده یا خوانده شگفت‌زده شود. شایگان به همه هستی‌گشوده بود. هر امر تازه‌ای برای او روزنه‌ای می‌شد رو به چیزهای دیگری که پیش‌تر یافته بود. درست در همین رویارویی‌ها بود که می‌توانست در میان پدیده‌های به ظاهر دگرسان، ناهمگون و ناهمزمان نسبت‌هایی بیابد و آن‌ها را در قالب مفهوم‌هایی نو و چندوجهی بازآفریند. همه این‌ها جهان‌های چندگانه‌ای را در وجود او نقش زده بودند؛ جهان‌هایی که چون دایره‌هایی هم‌مرکز چنان در دایره وجودی او در هم تنیده و آشیانه‌گزیده بودند که تنها کافی بود یکی را بنوازی تا همزمان آوای گونه‌گونی از گوشه و کنار سر برآورند و تورا به راه‌های ناشناخته و ناپیموده فراخوانند.

سخن درباره دوست بسیار است و هر چه بگویم جز اندکی از هزار نگفته‌ام؛ چرا که دریا را نتوان در کوزه گنجانید. اما درباره این کتاب؛ گفت‌وگوهایی که در اینجا آمده‌اند در واقع، حاصل دیدارهایی بوده که در این سال‌ها با شایگان داشته‌ام. برخی از این گفت‌وگوها به انگیزه چاپ برخی از کتاب‌های او انجام شده‌اند و در برخی دیگر، موضوعات دیگری به بحث و بررسی گذاشته شده‌اند. با این همه، گفت‌گوها از اندیشه‌ها، دل‌سپردگی‌ها، پسندها و نگرانی‌های وجودی شایگان جدا

نیستند. از همین روی، رشته‌ای پنهان آن‌ها را به هم می‌پیوندد؛ رشته‌ای که از جهان شایگان به جهان ما کشیده شده است. به جز انجام ویرایش‌های مرسوم، لحن و بیان پرسش‌ها را تغییر ندادم. آن‌ها را به همان شیوه‌ای که مطرح شده بودند، گذاشتم بمانند. با این کار می‌خواستم خواننده گفت‌وگوها را در برش زمانی و بافت ویژه‌گفتمانی و فکری‌شان بخواند و به تحلیل و نقد بگذارد. گفت‌وگوها پیشتر از این در مطبوعات ایران به چاپ رسیده بودند. بیشتر گفت‌وگوها به ترتیب تاریخ چاپ‌شان در این کتاب آمده‌اند، به جز دو گفت‌وگوی نخست؛ یعنی «فصل یک فکر» و «تفکر سیاره‌ای و هویت شبکه‌ای» که نگارنده مناسب‌تر دید «فصل یک فکر» که در ۲۴ اسفند ۱۳۸۱ در شماره ۱۲۴ کتاب هفته به چاپ رسیده بود، در آغاز کتاب بیاید و سپس «تفکر سیاره‌ای و هویت شبکه‌ای» که در ۲۸ و ۲۹ آبان ماه ۱۳۸۱ در روزنامه همشهری چاپ شده بود. بقیه گفت‌وگوها؛ یعنی «روزنه‌ای به وجه دیگر واقعیات» در ۷ و ۹ اسفند ۱۳۸۲، «جمهوری موناها» در آبان ۱۳۸۴ و «با صد چشم دیدن» در ۱۲ بهمن ۱۳۹۶ در روزنامه همشهری به چاپ رسیده بودند.

سخنی هم درباره شیوه و چگونگی انجام این گفت‌وگوها بگویم؛ هر بار که قرار گفت‌وگو می‌گذاشتیم، پرسش‌هایی را از پیش آماده می‌کردم، اما وقتی گفت‌وگو آغاز می‌شد، با شگفتی می‌دیدم که گفت‌وگو سمت و سویی دیگر می‌یابد و فضایی رقم

می خورد که آن را پیش بینی نکرده بودم. این فضا که از آن به يك «دیالوگ وجودی» تعبیر می کنم، چنان بر من تأثیر می نهاد که سرشار از انرژی و سرخوشی می شدم. او هم همواره از این گفت وگوها خوشنود بود به ویژه آن گفت گویی را که در کتاب هفته به چاپ رسیده بود، بسیار دوست می داشت. به همین دلیل، در سال های اخیر بارها با او درباره آن ها، سخن گفته بودم و این که اگر موافق باشد، چند گفت وگویی دیگر به این مجموعه بیفزاییم و آن ها را در قالب کتابی چاپ کنیم. این پیشنهاد را پذیرفته بود و قرار شده بود که در فرصتی مناسب به این کار پردازیم، اما دریغ و افسوس....! با این حال، اگر پافشاری های دلسوزانه آقای علی دهباشی برای چاپ این گفت وگوها نبود، این کار به فرجام نمی رسید. از ایشان که مشتاقانه پیگیر چاپ این کتاب بودند، بسیار سپاسگزارم. از دوست گرامی ام، دکتر حامد فولادوند که با وجود گرفتاری های کاری زحمت نوشتن متنی را برای این کتاب بر خود هموار کرد، سپاس فراوان دارم. همچنین از آقای دکتر حسن نمك دوست که نکته های سودمندی را یادآور شدند، تشکر بسیار دارم. از نوشین، همسر مهربان و همراه همیشه زندگی ام که پیشنهادهایی راه گشا برای بهتر شدن این کار داد، نیز بسیار سپاسگزارم. او تنها یک بار داریوش شایگان را دیده بود، اما همین تنها دیدار چنان تأثیری بروی نهاد بود که گویی سال هاست او را می شناسد.

دیداری در رویا....

در پایان می‌خواهم از واپسین دیدار خود با داریوش شایگان بگویم؛ دیداری در جهان رؤیا. شاید دو هفته پیش از درگذشت او بود که خواب دیدم در بیمارستان به ملاقاتش رفته‌ام. پس از روبوسی، از جای خود برخاست. سپس خود را با او در باغی یافتم، اما چیزی نگذشت که از من جدا شد و با دوستش راهی را در پیش گرفت که از کناره جوی آبی از میانه باغ می‌گذشت و من تنها مانده با نگاهی اندوه‌بار و سرگشته رفتن‌اش را می‌نگریستم. یادش مانا و گرامی.

محمدضا ارشاد

تیرماه ۱۳۹۷

چگونه اتفاق کوچکی رویداد می‌شود

گاهی یک حادثه کوچک و به ظاهر ناچیز مانند خواندن کتابی یا آشنایی غیرمنتظره با فردی می‌تواند اندیشه یا حتی مسیر زندگی ما را دگرگون کند؛ مثلاً، زمانی که نیچه جوان به طور اتفاقی در یک کتابفروشی شهر لایپزیگ، نسخه‌ای از «جهان به مثابه اراده و تصور» اثر شوپنهاور را خرید و خواند (۱۸۶۵)، نگرش او زیور و شد و به سرعت عقاید و باورهای حاکم را کنار زد. یا وقتی آنتونیو تابوکی، نویسنده ایتالیایی در کوپه قطار «دکان سیگار فروشی» اثر فرناندو پسوا، رمان نویس پرتغالی را پیدا کرد، چنان تحت تأثیر داستان قرار گرفت که برای همیشه شیفته کشور پرتغال شد و مدتی بعد در همان کشور خانواده تشکیل داد. بدین ترتیب، گاه حادثه‌ای خرد و ناچیز به رویدادی کم و بیش مهم یا سرنوشت ساز منجر می‌گردد. می‌گویند که ابن سینا چهل بار «متافیزیک» ارسطو را خوانده بود، ولی این کتاب را درست درک نمی‌کرد تا روزی و به طور اتفاقی، ضمن ورق زدن رساله‌ای از فارابی، تفسیر معلم ثانی مشکل او را حل کرد.

همچنین، می‌توان به دوستی میان لویی ماسینیون و هانری کربن؛ دو اسلام‌شناس برجسته اشاره کرد. روزی، ماسینیون کتابی از سهروردی به کربن معرفی کرد و با خواندن آن، زندگی فلسفی و معنوی کربن تغییر کرد و شیفته فرهنگ و مردم ایران شد.

پاییز سال ۱۳۶۶؛ هنوز چند ماه به پایان جنگ تحمیلی مانده بود که محمدرضا ارشاد، دانشجوی نوزده ساله نیز وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد. او تشنه علم و شناخت بود و با کوله باری از پرسش، تردید و امید پا در جهانی ناشناخته گذاشت. روزی در هنگام جست‌وجو در برگه‌دان‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه یا حین پرسه‌زنی در میان کتاب‌فروشی‌های روبروی دانشگاه، به طور اتفاقی با کتاب «بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی» داریوش شایگان برخورد و پس از خواندن آن، شیفته بیان نویسنده گردید و به مرور، با سایر آثار او و خود شایگان آشنا شد. این حادثه کوچک و غیر منتظره چشم‌اندازی گسترده از جهانی را بر او گشود که می‌توانست در آن پرسش‌ها و بیم و امیدهای خود را جست‌وجو کند. همین رویارویی در زندگی فکری و عینی او تبدیل به نوعی رویداد (événement) شد. آری! روزی، روزگاری ...

دکتر حامد فولادوند

تهران تیرماه ۱۳۹۷